

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

تا به حال دو راه را بیان کردیم بر اینکه نسبت به کاهش ارزش پول ضمان باشد، ما راه اول را پذیرفتیم اما راه دوم را مورد مناقشه قرار دادیم.

راه سوم برای اثبات ضمان کاهش ارزش پول [1]

راه سومی که در کلمات ذکر شده این است که «أن يقال بأن النقود بالخصوص ليس ضمانها مثليا بل قيميا؛ لأنها ليست سلعة، و لا منفعة استهلاكية لها، و انما هي مجرد وسيلة للمبادلة» نقود عنوان کالا را ندارد، سلعه به معنای کالا است که جمعش هم می شود سَلْع. کالا دارای یک منفعت استهلاکیه است، یعنی شما هر شیئی را که ملاحظه بفرمایید از ملبوسات، مشروبات و هر وسیله ای دیگر دارای یک منفعتی است که به تدریج این منفعت هم مستهلک می شود، این فرش دارای یک منفعت استهلاکیه است، همه چیز همینطور است. اما نقود عنوان کالا را ندارد، عنوان جنس را ندارد و اینطور نیست که بگوئیم این پول مانند این فرش یک مدتی که منفعتش را استفاده کردیم از بین می رود، بالأخره این فرش در طول زمان هر چه استفاده اش کنند آرام آرام موجب استهلاکش می شود تا از بین می رود اما چنین منفعتی در پول هم وجود ندارد، پس پول چیست؟ پول و نقود فقط وسیله است برای مبادله، انسان بخواهد جنسی را مبادله کند و ردّ و بدل کند، حالا چه نتیجه ای از این راه می خواهند بگیرند؟ نتیجه این است که بگوئیم ضمان به مثل در مورد نقود معنا ندارد، ضمان به مثل فقط در کالا و اجناس معنا دارد، در آن اشیایی که دارای منفعت استهلاکیه است معنا دارد اما نقود (پول، اسکناس) کالا نیست تا ما بگوئیم اگر از بین رفت «يضمن بالمثل» بلکه این یک مالیّت و قیمت محضه است، این راه سومی است که در اینجا بیان شده است.

جواب از راه سوم [2]

جوابی که در اینجا از این راه ذکر شده این است که ما وقتی به ادله ای ضمان مراجعه می کنیم، ادله ای ضمان متعلّقش مال است، «من أُلِف مال الغير فهو له ضامن» متعلّقش مال است. در ادله ای ضمان متعلّقش کالا نیست، جنس نیست، سلعه نیست، در ادله ای ضمان نیامده چیزی که عنوان کالا دارد و عنوان منفعت استهلاکیه دارد، متعلق ضمان است. می گوید «من أُلِف مال الغير» این مال یک مصداقش کالا است که از آن تعبیر به مال حقیقی می کند و مصداق دیگرش هم پول است، پول عنوان مال را دارد منتهی مال اعتباری است، اعتبار شده است به عنوان مال. لذا ما هستیم و ادله، وقتی ادله می گوید مال متعلّق برای ضمان است می گوید پول هم مال است، حالا که مال هست می گوئیم «كل مال يكون فيه ضمان» در هر مالی ضمان است و اگر مثل برای آن باشد این عنوان مثلی را دارد و ضمانش به مثل است، بعد از اینکه این جواب را می دهند دو نکته را اینجا ذکر می کنند؛ یکی اینکه می فرمایند بین مال اقتصادی و مال فقهی فرق وجود دارد. پول مال فقهی هست اما مال اقتصادی نیست. در علم

اقتصاد وقتی می‌خواهند ثروت یک کشوری را محاسبه کنند نمی‌گویند که این خودش چقدر پول دارد، می‌گویند چقدر طلا دارد، چقدر معادن دارد، چقدر اسلحه دارد، چقدر امکانات طبیعی دارد، اینها را می‌آیند به عنوان ثروت کشور حساب می‌کنند، اما پول؛ دولت امشب بیاید هزار تریلیارد پول چاپ کند، این به عنوان ثروتش محسوب نمی‌شود. نکته‌ی دوم شاهی می‌آورند بر اینکه پول عنوان مال را دارد و مال مثلی است، در مال مثلی هم ضمان به مثل است و آن شاهد چیست؟ می‌گویند اگر کسی هزار تومان به دیگری قرض داد، حالا آن مقترض بخواهد در مقام ادای قرض به جای هزار تومان، ده هزار روپیه بپردازد، مقترض می‌گوید من قبول نمی‌کنم برای اینکه این را مثل او نمی‌داند! چون در باب بودن ضمان بمثله، می‌گوید من به تو تومان دادم و تو هم باید به من تومان بدهی، من به تو تومان قرض دادم تو به من روپیه می‌دهی؟ من قبول نمی‌کنم، این جوابی که داده شد. پس راه را نکر کردیم، جوابی هم که دیگران دادند را بیان کردیم، حالا نوبت به خودمان می‌رسد.

نقد و بررسی

آیا این راه سوم درست است یا نه؟ یعنی ما با قطع نظر از این جوابی که اینجا داده شده جواب دیگری می‌توانیم از این راه ذکر کنیم؟ در این راه سوم سعی و تلاش بر این شد که بین پول و کالا فرق گذاشته شود و فرقی هم به این است که پول وسیله‌ی مبادله است اما خودش به عنوان یک کالای مصرفی مبادله نمی‌شود، خودش به عنوان یک کالایی که دارای منفعت باشد مبادله نمی‌شود. پول وسیله است برای مبادله، و اثبات کرد که اینکه ما می‌گوئیم در مثلیات ضمان به مثل است فقط در کالای مصرفی است. در این جواب بیان شد که متعلق ادله‌ی ضمان مال است و فرقی هم بین مال حقیقی و مال اعتباری نیست و پول هم مال اعتباری است، پس متعلق ضمان واقع می‌شود. به نظر می‌رسد که باید مرحله‌ی قبل از این جواب، جواب دقیق‌تری را در اینجا ذکر کنیم. مستدل قبول دارد که پول متعلق ضمان است والا اگر قبول نداشت مسئله‌ی مالیتش را مطرح نمی‌کرد، می‌گوید پول مانند کالا متعلق برای ضمان است، همان طوری که در کالا ضمان وجود دارد در پول هم هست، منتهی آن کالا عنوان تبادل را دارد و در آن منفعت استهلاکیه است و این در پول نیست، پس ما بگوئیم نوع ضمان فرق می‌کند، نمی‌خواهد اصل ضمان را انکار کند بلکه بین نوع ضمان می‌خواهد فرق بگذارد و جواب این است که این چه فرقی شد؟ این فرق چگونه سبب می‌شود که بین نوع ضمان در کالا و پول فرق بگذاریم، بین کالا و پول قبول داریم فرق است، کما اینکه بین کالاها هم فرق وجود دارد، یک کالایی است که منفعت نادره دارد و یک کالایی هست که منفعت غالبه دارد، یکی منفعتش زود از بین می‌رود و دیگری منفعتش دیر از بین می‌رود، این فرق «لیس بفارق» است.

اگر پول کالا نباشد باز هم نبودن کالا مخرج از ضمان نیست! و خود شما هم ضمان را قبول دارید، پس در نتیجه یک فارقی که سبب شود در کالا فقط ضمان به مثل باشد و در غیر کالا ضمان به غیر مثل باشد، نیاوردید؟ کما اینکه اگر خوب دقت کنید جواب هم اول الکلام است، در این جوابی که داده شده اثبات کردند این پول مال است، مال متعلق ضمان است، می‌گوئیم قبول داریم، مستدل تا اینجا پیش هم قبول دارد که پول و مال متعلق به ضمان است، اما در جواب نیامده اثبات کند همان ضمانی که در کالاست در پول هم وجود دارد! مستدل می‌گوید بین پول و فرش فرق است، فرش کالاست و پول کالا نیست! می‌گوئیم خیلی خوب نباشد، این که فرش کالاست چه ملازمه‌ای دارد که فقط ضمان آن به مثل باشد و ضمان در پول به مثل نباشد، کما اینکه اگر گفتیم فرش مال است و پول مال است، هیچ ملازمه‌ای ندارد که اگر در فرش ضمان به مثل است در پول هم ضمان به مثل باشد. به نظر می‌رسد که هم استدلال اول الدعواست و هم جوابی که داده شده اول الدعواست. به نظر ما این دلیل و این جواب هر دو اول الدعواست، یعنی هیچ کدام یک قدم جلو نرفتند، مستدل اثبات نکرد که چرا در پول نباید ضمان به مثل باشد و جواب دهنده هم اثبات نکرد که چرا در پول ضمان به مثل هست؟ هر دو این را به عنوان یک امر مفروضی گرفتند و کلام را پیش بردند. اشکال سوم در شاهی است که آوردند، این شاهد را دقت بفرمایید، ما قبول داریم در این شاهد، اگر کسی به دیگری تومان قرض داد، مقترض بعداً بخواهد روپیه به او بدهد می‌تواند بگوید نه، من همان تومان را می‌خواهم. ولی از ایشان که این شاهد را آوردند سؤال می‌کنیم اگر من یک هزار تومانی به دیگری قرض دادم عین این هزار تومانی هم در دست مقترض موجود است، آیا

مقترض که حالا بخواهد قرضش را به من ادا کند باید خود همان را برگردد؟

یا اگر یک هزار تومانی دیگر داد، یا دو تا پانصد تومانی یا پنج تا دویست تومانی داد کافیه؟ بله، حتی در غصب هم همینطور است. اگر شخصی آمد یک هزار تومانی را از جیب دیگری نعوذ بالله غصباً برداشت، اگر بدون اینکه به او بگوید پنج تا دویست تومانی در جیبش گذاشت؟ آیا در اینجا مالش را رد کرده یا نه؟ عرف می‌گوید رد کرده، عرف نمی‌گوید تو عین همان هزار تومانی که از جیب او برداشتی را باید بدهی! عرف می‌گوید هزار تومان بیاور، این هم هزار تومان، چه بسا این هزار تومانی را که ما می‌بریم نوتر از مال او باشد. پس اشکال ما به شاهد این است که اگر شما می‌خواهید مسئله‌ی مثلی را درست کنید، بیائید هزار تومان و هزار تومان را مطرح کنید، بعد اشکال همین است که در آنجا لازم نیست آن عین مال را برگرداند و این قرینه می‌شود بر آن مدعای اول ما که معلوم می‌شود پول نه مثلی است و نه قیمی، اگر مثلی یا قیمی باشد، در مثلی یا قیمی، مادامی که عین موجود است خود عین را باید بدهد، نوبت به مثل یا قیمتش نمی‌رسد، ولی در پول چنین نیست، الآن یک هزار تومانی از جیب این آقا برداشته و عینش هم موجود است، لازم نیست که عینش را برگرداند، یک هزار تومانی دیگر را برگرداند کافی است.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین

[1]. «المحاولة الثالثة: أن يقال بأنّ النقود بالخصوص ليس ضمانها مثليا بل قيميا؛ لأنّها ليست سلعة، و لا منفعة استهلاكية لها، و إنما هي مجرد وسيلة للمبادلة، و حساب المالية المحضة للأجناس و السلع و الضمان بالمثل إنما يكون في السلع و الأموال الحقيقية. نعم، النقود الحقيقية كالذهب و الفضة لا مانع من أن يكون ضمانها بالمثل لأنّها سلع حقيقية. و الحاصل: موضوع ضمان المثل السلع الحقيقية، لا النقود التي هي مجرد وسيلة للمبادلة» السيد محمود الشاهرودي، مقالات فقهيه، ص 71.

[2]. «و فيه: أن موضوع الضمان عند العقلاء، و كذلك في ظاهر السنة الروايات، و كلمات الفقهاء إنما هو المال لا السلعة أو الجنس، و لا إشكال في أن النقد حتى الورقي الاعتباري منه مال حقيقة و عرفا؛ إذ ليس المراد بالمال إلا ما يرغب فيه العقلاء و يبذلون بإزائه مالا آخر، و هذا صادق على النقد الاعتباري في طول اعتباره و رواجه. نعم، هناك بحث آخر في علم الاقتصاد حول اعتبار النقود من السلع أم لا، و لكنّه من منظور آخر غير المنظور القانوني الفقهي حيث يقال هناك: إن مجموعة نقود البلد الواحد لا تضاف إلى السلع و الثروة الحقيقية الموجودة في ذلك البلد في حساب الثروة الكلية و الدخل القومي للبلد؛ لأنّه مجرد وسيلة للتبادل و المعاملة لتلك الثروة، فمجموع الثروة الكلية عبارة عن مجموعة السلع الحقيقية و الخدمات الثابتة في ذلك البلد لا أكثر، إلا أن هذا منظور علمي آخر لا ربط له بالمنظور الفقهي الحقوقي حيث يكون النقد الرائج المعتبر مالا قانونا، فالحاصل: تعريف المال الفقهي يختلف عن تعريف المال الاقتصادي فلا ينبغي الخلط بينهما. و بناء عليه، يكون النقد حتى الاعتباري منه مالا فقها و قانونا، و يكون كسائر الأموال موضوعا لأحكام الأموال، و التي منها ضمان مثلها إذا كان لها مثل؛ لأنّ المفروض أن كل مال يكون فيه ضمان، و كل ما يكون فيه ضمان إذا كان له مثل كان ضمانه مثليا، أي تشتغل الذمة بمثله، و تنتقل ملكية المضمون له إليه، و هو معنى الضمان، و كلتا هاتين الخصوصيتين متحقّقة في النقود الاعتبارية، فضلا عن الحقيقية، فيكون ضمانها بالمثل أيضا، و مما يشهد على ذلك أنّه إذا ضمن نقدا من نوع معيّن كالتومان مثلا لا يجوز له أن يدفع له من نقد آخر بقيمته كالروبية مثلا أو الدولار، و ليس هذا إلا من جهة ضمان الخصوصية الجنسية الثابتة في المال المضمون» همان، صص 71 و 72.